

## پیش درآمد

### گلسی<sup>۱</sup>

«گلسی، این یه حقیقت مشخصه که مردان و زنان نمی‌تونند هم‌زمان باهم هم رابطه کاری داشته باشن و هم دوست باشن.»

جی‌پی کین<sup>۲</sup> به لبه میز اتاق کنفرانس تکیه داده و دستای خالکوبی شده‌اش روی سینه‌های آزاردهنده‌اش جمع شده بود و آستین‌های پیراهن لباسش تا آرنج‌هاش بالا اومده و پوزخندی روی لب داره که بیشتر از اینکه جذاب باشه خشمگین‌کننده‌ست.

در حالی که روی کوهی از کاغذهای طراحی قوز کردم، می‌پرسم: «در مورد چه چیزی روی زمین صحبت می‌کنی؟»

هم‌چنان که به میز تکیه داده، دستاش رو به‌آرومی پایین میاره و لبه میز رو می‌گیره و می‌گه: «اون شب، وقتی که با هاکسلی<sup>۳</sup> و لوتی<sup>۴</sup> شام می‌خوردیم، گفتی که می‌تونیم باهم دوست باشیم.»

لوتی خواهر بزرگ‌تر منه - دوازده ماه - و بهترین دوست منه. اون با هاکسلی کین بی‌نظیر نامزد کرده، رئیس ما و برادر بالای جونم که مقابلم ایستاده. اینکه چطوری همه

---

<sup>۱</sup> KELSEY

<sup>۲</sup> JP Cane

<sup>۳</sup> Huxley

<sup>۴</sup> Lottie

ما با همدیگه آشنا شدیم هنوزم یک داستان خیلی جذاب از شناس ماست. توضیح سریع و کثیفی وجود داره؟ لوتی به‌دنبال شوهری ثروتمند بود تا وجهه خودش رو مقابل یک دشمن بزرگ حفظ کنه، هاکسلی به‌دنبال نامزدی قلابی بود تا بتونه یک معامله تجاری رو تضمین کنه.

اونا توی پیاده‌رو به پست همدیگه برخورد کردن. برای کمک به همدیگه باهم قرارداد بستن، قراردادی امضا کردن و لوتی به عمارت اون نقل مکان کرد. همه اینا شبیه فیلم زن زیباست، بدون جنبه هرزه‌بازی. با اینکه... لوتی برای دور موندن از پیشرفت‌های آلفای هاکسلی زمان سختی رو گذروند. اما در حالی که اون نقش نامزد دیوانه‌وار عاشق هاکسلی رو بازی می‌کرد، به من هم در کسب‌وکارم، شرکت سازمان یافته پایدار، کمک می‌کرد.

این طوری بود که ما توسط تشکیلات کین استخدام شدیم و متوجه شدم که با جی‌پی همکاری نزدیکی دارم چون اون کسی بود که به مدیریت پروژه‌های من منصوب شده بود. همون‌طور که گفتم، مثل یک گردباد بود. هنوزم باورم نمی‌شه که این طوری شده.

«آیا تو حرفامو رد می‌کنی؟»

جی‌پی می‌پرسه و من رو از افکارم بیرون می‌کشه.

با دیدن اینکه این جلسه راه به جایی نمی‌بره، خودکارم رو روی میز می‌ندازم و تمام قد بلند می‌شم.

«اول از همه، ما با هاکسلی و لوتی باهم شام نخوردیم. این یک قرار چهار نفره نبود.»  
اون با عصبانیت می‌گه: «مسیح، می‌دونم. تو این حرفو سه بار و نیم به‌وضوح بیان کردی.»

اون از انگشتاش برای تیک زدن مثال‌ها استفاده می‌کنه :

«زنگ در رو که زدیم، چون اتفاقاً همون موقع هم‌زمان رسیدیم. وقتی توی آشپزخونه بودیم، هردو هم‌زمان دستامون رو به‌سمت یک شامپاین دراز کردیم. بیرون کنار استخر وقتی اتفاقی پشت میز تنها موندیم. و توی اتاق نشیمن، در وسط راه بودی که بهم

می‌گفتی ما توی یک قرار دو نفره نیستیم که لوتی حرفت رو قطع کرد تا به «اسباب‌بازی» جدیدی رو که گرفته بود بهت نشون بده.»  
پوزخند می‌زنه و اون دندونای مرتب آزاردهنده‌اش رو به هم می‌زنه.  
«هنوز منتظر جزئیات اسباب‌بازی جدید هستیم.»  
«و ثانیاً.»

من حرف‌هام رو ادامه می‌دم. به هیچ وجه بهش درباره اسباب‌بازی چیزی نمی‌گم... اون اسباب‌بازی جنسی، که هاکسلی از لوتی گرفته. جواب منفیه نمی‌شه چیزی بگم. فقط با فکر کردن بهش سرخ می‌شم.  
«چرا ما نمی‌تونیم دوست باشیم؟»  
«مشخص نیست؟»

نگاهی به اطراف اتاق می‌اندازم، سعی می‌کنم ببینم آیا هیچ سرنخی رو از دست دادم، اما مطلقاً هیچی متوجه نمی‌شم. به اون نگاه می‌کنم و می‌گم: «نه. نه واضح نیست.»  
سرش رو تکیه می‌ده و دور میز کنفرانس حرکت می‌کنه تا روی صندلی درست کنار من بشینه.

«چون، کلسی، یک کشش قابل لمس بین ما وجود داره.»  
اون قدر غرغر می‌کنم که روی نقشه‌های جلوم، آب دهانم رو می‌پاشم. به‌طور اتفاقی، قطرات رو با دستم پاک می‌کنم. جاذبه؟  
منظور من اینه که... مطمئناً، جی‌بی مرد خیلی زیباییه. ظاهراً خوش‌تیپه. اگه دقیق به برش تند خط فکش که با ریش ضخیم و تیره مزین شده نگاه کنی. موهای ژولیده و سکسی اون کمی به‌سمت بالا حلقه شده، اما کناره‌هاش کوتاهه و خالکوبی‌های پنهانی که تنها زمانی ظاهر می‌شن که اون با همراه فعلیش راحت باشه. (منظور بالا زدن آستین‌هاشه) بله، اون خوش‌تیپه، سکسیه، شاید یکی‌دو بار گفته باشم.  
اما برای یک انسان چیزی بیشتر از اینکه اون رو از نظر جسمی جذاب بدونن لازمه، حداقل برای من. برای اینکه واقعاً کسی رو جذاب ببینم، باید قلبی خوب، شخصیتی مطلوب داشته باشه و بتونه من رو بخندونه.

مطمئن نیستیم که جی پی قلب داشته باشه و شخصیتش مثل کودکی که به دنبال جلب توجه هستش و استعداد جدی گرفتن هیچ چیز رو نداره. اون ممکنه یک خصلت خوب بعضی جاها داشته باشه، اما توانایی کلی اون برای تحریک، آزار و اذیت کردن من برنده‌ست.

اون باید یکی از آشفته‌ترین دفاتری رو داشته باشه که من تا به حال دیده‌ام، \*مزمزه\*هایی که برای فردی جزئی‌گرا مثل من، خاموشی کامله. آخه کی می‌تونه وقتی میزش پر از کاغذهای روی هم چیده شده و فنجون‌های قهوه و خودکارایی با درهای نامتناسب پوشونده شده، از نظر جنسی بهش نگاه کنه و جذبش بشه؟ بنابراین، آیا من جذب جی پی شدم؟ این یک نه قطعی خواهد بود.

می‌پرسم: «واقعاً فکر می‌کنی بین ما جذابیتی وجود داره؟»

«عزیزم، من بوی شیمیایی جنسی رو می‌تونم حس کنم و چون خیلی قابل لمس، غلیظه، بنابراین... مشک‌دار-»

«اوو، این مشک نیست.»

من دارم چی می‌گم؟ این چیزی نیست. شیمی وجود نداره، هیچ چیز قابل لمس نیست و مطلقاً هیچ ارتباطی وجود نداره... هیچ‌کدوم.

و همچنین چیزی مشک‌دار نیست. چه کسی حتی جذابیت رو مشک‌دار توصیف می‌کنه؟ اما اون من رو نادیده می‌گیره و به حرفای دور از عقل خودش ادامه می‌ده.

«ما احتمالاً نمی‌تونیم دوستان کاری باشیم چون جذابیت بین ما همیشه و تاابد فکر رابطه جنسی رو روی میز قرار می‌ده.»

اینبار جلوی خرخرم رو می‌گیرم و اجازه می‌دم سکوت به اندازه چندتا نفس فضا رو پر کنه قبل از اینکه فاصله بینمون رو از بین ببرم تا اینکه صورت‌هامون فقط چند اینچ از هم فاصله بگیره. علی‌رغم اینکه اون تقریباً یک فوت بلندتر از منه، هنوز هم می‌تونم توی چشماش نگاه کنم و ازش بپرسم: «تب داری؟ این چیزیه که اتفاق می‌افته؟ با چیزی که توی ذهنت بوده اومدی و اینجوری رفتار می‌کنی؟»

## مگان کوئین ۷

«من یه نمونه از آدم سالم هستم. تو باید اینو بدونی. تو به اندازه کافی منو بررسی کردی.»

«نمی‌دونم.» من نه.

فقط باید این رو روشن کنم. من واقعاً علاقه‌ای به دوستی ندارم. صدای مسخره آرومی از خودش درمیاره، صدایی اونقدر آزاردهنده که دندون‌های آسیابم رو به هم می‌سابم.

«فکر می‌کنی چرا آستینای من الان بالا زده‌ست؟»

نگاهی به ساعدهای خالکوبی شده‌اش انداختم - خب، مطمئناً اونا جذاب هستن، احتمالاً بهترین چیز در مورد یک مرد با ساعدهای عضلانیسه. با این حال، ساعدها تنها چیز جذاب در مورد اونه فقط همین. نمی‌شه یک دختر رو به خاطر لذت بردن از برخی پورنوهای بازو سرزنش کرد، درست می‌گم، خانم‌ها؟

به نزدیک صورتم خم می‌شه.

«چون من می‌دونم که ساعدام چقدر تو رو برانگیخته می‌کنن.»

دستم رو به صورتش فشار می‌دم و جلوی هر کاری رو که می‌خواد انجام بده می‌گیرم.

«متوجهی که این رفتارت چقدر نامناسبه؟ من کارمند هستم.»

«از نظر فنی، تو کارمند هاکسلی هستی، من فقط ناظر همه چیز هستم.»

«این اصطلاح حرفه‌ایه؟»

اون پوزخند آزاردهنده‌ای می‌زنه.

«آره هستش.»

اون لباس رو خیس می‌کنه اما من چشمام رو روی چشماش نگه می‌دارم، به هیچ وجه نمی‌تونم بهش حس رضایت بدم که به دهانش نگاه کنم.

«مطمئن نیستم چرا تمام صورتت گیج و قرمز می‌شه.»

«من پریشون نیستم.»

بازو هام رو کناره‌های بدنم صاف می‌کنم.

«در حال حاضر سعی می‌کنم یک کار صادقانه رو به‌خوبی انجام بدم و بهت یاد بدم که چرا نمی‌تونیم باهم دوست باشیم. من رو باید تشویق کنی، نه اینکه با تمسخرت تحقیر شم.»

قبل از اینکه بتونم پاسخ بدم، اون هم‌چنان با معلومات خودش به‌سمت پیشبرد حرفاش ادامه می‌ده.

«مرد و زنی که همدیگه رو جذاب می‌دونن و باهم کار می‌کنن هرگز نمی‌تونن باهم دوست شن. همیشه یک فیل غول پیکر در اتاق وجود داره (چیزی که نمی‌شه نادیده گرفتش). و نام اون فیل؛ سکسه. این ریاضیات اولیه انسانی، کلسی. همه ما نیاز داریم که به اوج برسیم، و وقتی فردی جذاب رو پیدا می‌کنیم، می‌خوایم اون شخص به ما کمک کنه تا به اوج برسیم.»

آیا کس دیگه‌ای این حرف‌ها رو می‌شنوه؟

خدایا دیگه بیشتر از این نمی‌تونست عمل عشق‌ورزی رو تحقیر کنه. بینم این یک جور بالابردن اعتمادبه‌نفس من بود که جی‌پی فکر می‌کنه جذاب هستم؟ بله اما این روزها روابط عاشقانه کجاست؟

اظهارعشق کجاست؟

خودانگیختگی کجاست؟

حتی لوتی و هاکسلی اعتراف می‌کنن که هیچ چیز عاشقونه‌ای در مورد چگونگی شروع رابطه اون‌ها وجود نداشته. این روزها همه چیز خیلی بالینی به‌نظر می‌رسه.

به‌عنوان یک رماتیک واقعی که همه چیز دربارهٔ عشق رو دوست داره، نمی‌تونم فکر کنم واقعاً مردی وجود داره که تمام گزینه‌های قهرمان‌های عاشقانه رو شامل بشه.

نه، حالا باید با یک رابطهٔ عاشقانه فریبکارانه سر و کار داشته باشیم، به‌دنبال اون یک عکس آلت ناخواسته و بعد با یک شب‌سازی کامل نهایی شد.

بدجور حالم ازش به‌هم می‌خوره.

دستم رو روی باسنم می‌ذارم، به سمتش برمی‌گردم و می‌پرسم: «لعنتی چه اتفاقی افتاده که تو این‌طوری شدی؟ ازت پرسیدم که نظرت دربارهٔ کمدهای بامبو چیه و به این بحث